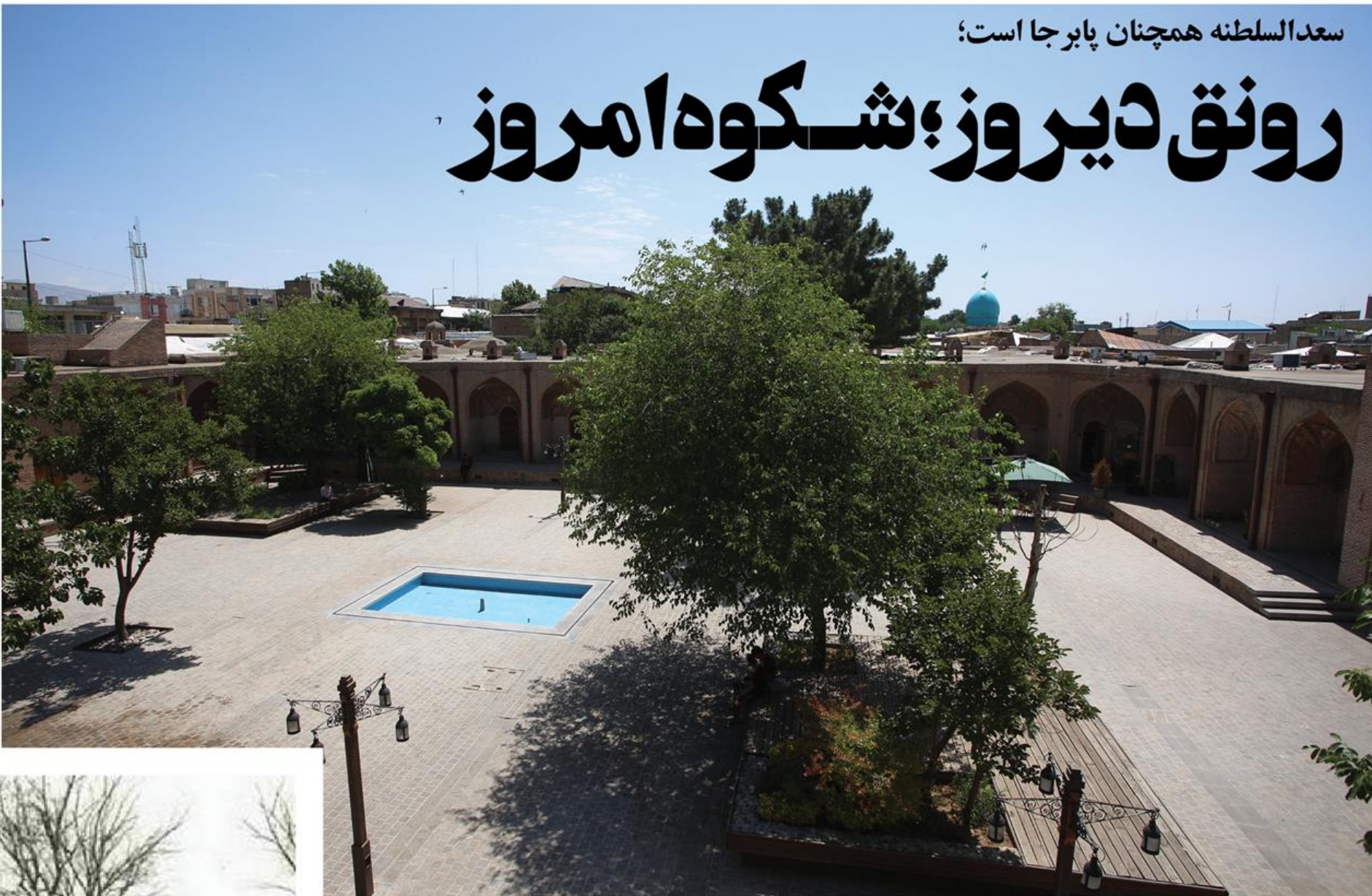


سعدالسلطنه همچنان پابرجا است؛

رونق دیروز؛ شکوه امروز



● از رونق تا زوال

آن طور که در تاریخ آمده؛ این چند سرای تودرتو که حالا نمایشان باهم به نام «سعدالسلطنه» شناخته می‌شوند، تا قبل از جنگ جهانی اول، مرکز پررونق تجارت بازرگانان بوده است.

«محمدعلی گلریز» از رونق آن روزهای این مکان در کتاب «مینودر» نوشته است: «در هیچ یک از سراهای بازرگانی، حجره خالی نمانده بود و حتی در بسیاری از حجره‌ها، دو یا سه نفر به تجارت می‌پرداختند. به علت رونق تجارت در قزوین، تاجران زیادی از شهرهای دیگر به قزوین می‌آمدند. تاجرانی که در همین حجره‌ها کار کردند و به اصطلاح شب‌خواب بودند؛ یعنی شب و روز در همان حجره خود به سر می‌بردند.

ارسال کالا به قدری در کاروانسراها زیاد بود که تمام انبارها و حیاط‌ها و راهروها و جلوی حجره‌ها را هم عدل‌های کالا چیده بودند و گاهی تراکم کالا آن‌قدر زیاد بود که رفت‌وآمد در داخل سراها را سخت می‌کرد.»

اما همه‌ی آن رونق تجاری، برای قزوین، به عنوان مرکز مهم تجاری ایران، تنها تا پیش از جنگ جهانی اول رواج داشت.

پس از جنگ جهانی اول، شورش روسیه و بسته شدن راه‌ها و خساراتی که از ضبط دارایی تاجران ایرانی در خاک روسیه به مردم وارد آمد و تورم و گرانی، باعث شد تا عده بسیاری از مردم و تاجران ایرانی ورشکسته شوند.

به نوشته گلریز؛ طی شورش اکتبر ۱۹۱۷ سپاهیان روسیه در بیشتر شهرهای ایران دکان‌ها و تجارتخانه‌ها را غارت کردند و زیان‌های هنگفتی به مردم ایران وارد کردند، قانون انحصار تجارت هم توسط روس‌ها اجرا شد؛ و این‌ها ضربه‌هایی پی‌درپی بود که پس از جنگ به بازرگانان وارد شد و آن‌ها را از پای درآورد.

هنوز صدمات طاق‌فرسای جنگ جهانی اول جبران نشده بود که جنگ جهانی دوم پیش آمد و سپاه روس و انگلیس و آمریکا، ایران را اشغال کردند و مردم قزوین که در مسیر حوادث بودند متحمل انواع زیان‌ها شدند.

محمدعلی گلریز در ۱۳۳۵ و پس از تمام این ناملایماتی که بر بازرگانان رفته بود، رونق تجارت در سرای سعدالسلطنه را این‌طور توصیف کرده است: «کنون در این بناهای مشرک، جمعی به دادوستد سرگرم‌اند؛ ولی دامنه کار آن‌ها مقصور و معالشان محدود است.»

همین معاملات محدود یک بار هم در اوایل دهه هفتاد و به دلیل آتش گرفتن این بنا تعطیل شد و بعد از آن تا سال‌ها، این سرا، به صورت مخروبه و متروک رها شد، تا اینکه در سال... توسط سازمان میراث فرهنگی تملیک و به دست شهرداری قزوین مرمت، بازسازی و مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

● سرای سعادت

در کتاب «مینودر» آمده است که «آقا باقرخان سعدالسلطنه اصفهانی»، که در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار، فرماندار قزوین بود، این بنا را به مناسب لقب خودش «سعدیه» یا سرای «سعادت» نامیده است؛ در این کتاب همین‌طور آمده است که علت نام‌گذاری این بنا می‌تواند از این رو باشد که به گمان بعضی از افراد، قسمتی از بناهای امروزی که بین خیابان پهلوی تا کوچه پنجه‌علی یا کوچه امامزاده اسماعیل واقع شده‌اند و از خیابان پیغمبریه تا کوچه مال فروش‌ها، محوطه‌ای بوده که در دوره صفویه جایگاه باغ معروف «سعادت‌آباد» بوده است. گفته شده شاطط‌ماسب اول و جانشینان او

«سعدالسلطنه» ای که من و هم نسلانم می‌شناسیم، یک بنای بزرگ تاریخی است که کافه‌های آن محلی برای قرارها است و در حجره‌های صنایع دستی می‌فروشند. نشست‌های ادبی و نمایشگاه‌های هنری در آن برگزار می‌شود و موزه‌ها و نمایشگاه‌هایی هم در آن برپا می‌شود. در راهروها و روی هر سکو و پیونشین آن، گردشگران عکس یادگاری می‌گیرند یا در فضای سستی آن آرامش. اما قدیمی‌ترین تفریحات متفاوتی از این بنا دارند. روزهای ویرانی‌اش را دیده‌اند و حیاط «شترخان» را به صورت خرابه به خاطر دارند که می‌گویند حتی نمی‌شد به آن پا گذاشت. را به کاسبانی را دیده‌اند که حجره‌هایشان را بدون توجه به بنا تغییر می‌دادند و به گفته خودشان اگر سازمان میراث فرهنگی و شهرداری قزوین به موقع به داد این بنا نمی‌رسیدند، شاید دیگر امکان بازسازی‌اش نبود. اما کسی از میان آنها که روزهای اوج و رونق تجارت در این سرا را به یاد دارد، دیگر زنده نیست. روزهای قبل از جنگ جهانی اول و آن روزگاری که در هر حجره ۳۶۲ نفر تجارت می‌کردند و بازرگانان سایر شهرها در این عمارت شب‌خواب بودند.

نقشه کلهر

راسته اصلی سعدالسلطنه و پس از مسجد التبی خریداری کرده و همانجا مشغول به کار شده است، به خوبی به یاد دارد که راسته اصلی سعدالسلطنه پر از نجار و رنگرز بوده است.

می‌گوید: بچه که بوم سعدالسلطنه پسر بود از کپور چاهی و بچه‌ها با تفنگ ساچمه‌ای پرنده‌ها را می‌زدند. او اضافه می‌کند: «وقتی در سال ۵۵ ارادل‌اوایش شده بود» که آن‌طور که در مینودر، به گواه برخی سالخوردگان، نوشته شده است؛ سعدالسلطنه زمین آنجا را صاف کرد و طرح سرای سعادت را ریخت و نام سعادت را هم به همین مناسبت که آنجا زمین سعادت‌آباد بوده است، بر آن گذاشت.

● نجات یک اثر

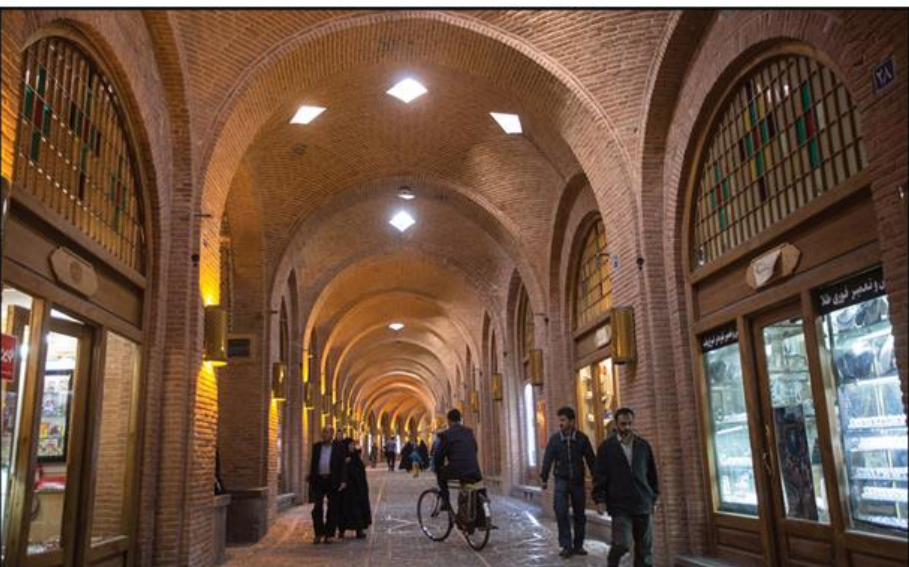
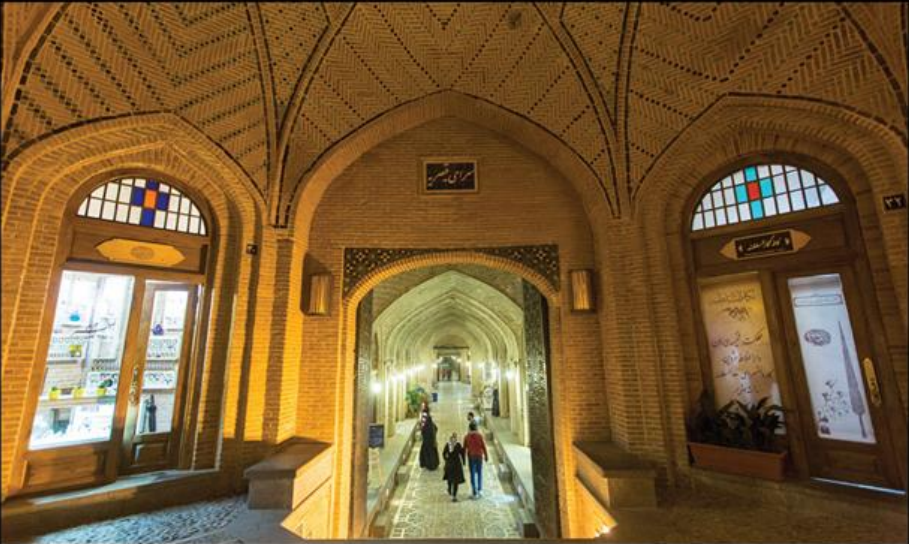
جواد شوییدی که از سال ۶۱ هجره‌ای را در انتهای

بعضی‌ها حتی ستون‌ها را می‌شکافتند و باریک می‌کردند تا مغازه‌شان را بزرگ‌تر کنند. او هم معتقد است که این بنا به موقع نجات پیدا کرد و می‌افزاید: «اگر چند سال دیگر هم می‌گذشت شاید اصلاً قابل بازسازی نبود. به موقع به داد این سرا رسیدند و گر نه عاقبت سعدالسلطنه هم مثل سرای «حاج‌رضا» می‌شد.»

شوییدی به خاطر دارد که «به نجارهای این بازار در «کوره ملی» که آجرپزخانه‌ای است در ضلع شرقی شهر، یک قطعه زمین و مقداری هم وام برای ساختن مغازه دادند؛ هر چند بازهم بعضی از نجارها وقتی که راسته وزیر را ترک می‌کردند ناراضی بودند؛ اما حالا تقریباً تمام کسبه راضی هستند که اینجا این روزها این قدر در شهر خودنمایی می‌کند؛ بعضی می‌گویند میهمانان‌شان از شهرهای دیگر را اول برای بازدید به سعدالسلطنه می‌برند.

● پرند‌ها بر فراز سعدالسلطنه

جواد خشکباری یکی از کاسبان قدیمی است که از دهه ۴۰ و روزهایی که سرای سعدالسلطنه بیشتر از حالا رونق داشت تا روزهای پس از آتش‌سوزی در این سرا و سال‌های متروک شدن، مرمت و حتی زمانی که دوباره رفت و آمد در آن رونق گرفت و چراغ حجره‌ها یکی یکی روشن شد، را دیده است. او که هنوز هم دکان خشکباری‌اش، بخشی از ساختمان قدیمی سعدالسلطنه در خیابان امام خمینی (ره) است، می‌گوید: «تا سال ۱۳۴۲ تقریباً بیشتر کاسبان راسته اصلی سعدالسلطنه که حالا به آن راسته «وزیر» می‌گویند؛ نجار بودند. او به‌خوبی به یاد دارد که بقیه سراهای این کاروانسرا اما پر بود از تاجران مختلف: «خشکبار و حبوبات و فرش و خرازی و... و تا اواخر دهه ۶۰ هم اوضاع همین‌طور بود.»



معتقد است؛ شاید عادت باعث شده بود تا برای کاسبان، ترک کردن اینجا سخت باشد؛ اما در نهایت اتفاق خوبی افتاد و این اثر تاریخی برای شهر حفظ شد.

این کاسب قدیمی، دوست‌نقدار از آخرین روزهایی بگوید که این سرا هنوز رونق داشت و بخشی از بازار بود؛ چرا که نمی‌خواهد آن خاطرات تلخ از آتش‌سوزی را به یاد آورد؛ می‌گوید: «روزهای خوشی نبود»

اما از دوران کودکی‌اش در اوایل دهه ۴۰ با لیخند و اشتیاق صحبت می‌کنند؛ از درشک‌های که با بشکه برای کاسبان سهمیه آب می‌آورد و صدای سم اسب‌ها روی سنگ‌های قله‌ای این سرا، از بازی لی‌لی بیچگانه‌شان روی آجرفرش‌ها.

می‌گوید: «حتی یک گاری، مخصوص آب آوردن از یخچالی بود که در خیابان ولی‌عصر (عج) قرار داشت؛ تابستان‌ها از آنجا برای کسبه یخ می‌آوردند» او که حالا مغازه‌اش قسمتی از کاروانسرای سعدالسلطنه است، حتی به‌خوبی به یاد دارد که پشت‌بام محل بازی بچه‌ها بود؛ «قایم باشک بازی می‌کردیم.» از قمری‌های رنگی و کپورت‌های چاهی پشت‌بام می‌گوید و از پرستو یا به قول قزوینی‌ها سارهای باد می‌کند که نزدیکی‌های غروب، آسمان را سیاه می‌کردند و پروازشان شکل‌های زیبایی در آسمان می‌آفرید؛ «به‌جز ۴ سمت حیاط



● عکس قدیمی از کاروانسرای سعدالسلطنه در سال ۱۳۱۶

که پله‌هایی تا بام داشتند بعضی مغازه‌ها هم به پشت‌بام راه داشتند.»

به پشت‌بام سعدالسلطنه می‌روم که حالا آجرها با لایه‌های ضخیم ایزوگام پوشیده شده است. ساختمان‌های مسکونی بلند از هرکجای این بام معلوم‌اند؛ اما هنوز می‌توان از بالای بام، گنبد نیلی مقبره «چهارانبیا» و سردر و گنبد «مسجد التبی» و حتی گلدسته‌های «مسجد جامع» را دید. هنوز هم با وجود صدای ماشین‌ها اما صدای پرستوها تمام آسمان سعدالسلطنه را پر کرده است. فکر می‌کنم به روزهایی که توصیفش را شنیده‌ام، آن زمان که اینجا تنها سکوت بود و آسمان وسیع بود و تنها مناره و گنبد‌ها معلوم بودند و باغستان دورتادور شهر. فکر می‌کنم به بچه‌هایی که در دهه ۴۰ پرواز پرستوها را در آسمان دنبال می‌کردند و حالا هر کدام به ترافیک و دود عادت کرده‌اند و نوه‌هایشان را در شلوغی و سروصدا به پارک می‌برند.

